

غالب درد آشنا

پروفسور سیده بلقیس فاطمه حسینی

پژوهشگران و نویسندگان درباره غالب صحیفه‌ها دارند. غالب شاعری است درد آشنا، شهر آشنای هزار دوست، نابغه روزگار و ادب‌شناس که تمام عمر با دشواری‌های زندگی و دردهای گوناگون مواجه بود. ویرانی شهر دهلی و تهاجم انگلیسی‌ها به هند، غالب را بسیار تحت تأثیر قرار داده بود. او از این دردها به چه کسی شکایت کند؟ شاهی بی‌قدرت و ظالم روزی‌رسان بود. ارمغانی به نام دستنبو آماده می‌کند که به انگلیسی‌ها اهدا کند ولی در لایه‌های آن درد درونی و تصویر غارتگری دهلی آشکار است. در این مقاله منظره‌هایی را که غالب در این اثر صورتگری کرده است بررسی می‌شود.

اسدالله خان غالب یکی از شخصیت‌های برجسته زبان فارسی و اردو است. او در تاریخ هشتم رجب ۱۲۱۲ هـ/ ۲۷/ دسامبر ۱۷۹۷ م به دنیا آمد و به تاریخ پنجم ذی‌قعدة ۱۲۸۵ هـ/ ۱۵ فوریه ۱۸۶۹ م چشم از این جهان فروبست. درباره سال ولادت خویش ماده تاریخی می‌گوید:

تاریخ ولادت من از عالم قدس هم «سروش شوق» آمد و هم لفظ «غریب»^۱
 نمی‌دانم این پسر عبدالله بیگ و عزت‌النسا را غریب شهر بگویم یا شهر آشنای هزار دوست که با حرف غین غرابت نداشت و به نام غالب شهرت گرفت.

◆ استاد و رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. خلیق انجم، در نامه‌ای به منشی حبیب الله خان که به تاریخ ۲۵ رجب ۱۲۸۳ تحریر نموده است می‌نویسد که از هشتم همین رجب سال هفتاد و سیوم آغاز شد. (کے > طوط، ج ۴، ص ۱۵۳۰)، در نامه‌ای که در سال ۱۸۶۴ نوشته می‌گوید یک کم هفتاد، (ص ۱۴۶۴)، در نامه دیگر مورخه ۱۲۲۸ هـ/ اکتوبر ۱۸۶۶ م هفتاد و دو سال می‌گوید، (ج ۴، ص ۱۴۵۵).

غالب زندگانی ملال‌آوری داشت. وقتی به دنیا آمد حکومت مقتدر مغول گورکانی رو به زوال بود. در سن پنج سالگی درد یتیمی کشید و در نوجوانی مرگ نا به هنگام عموی او را بی‌سرپرست کرد، در سن سیزده یا چهارده سالگی متأهل شد. بعد فکری زندگی زناشویی مایهٔ راحت و شادی را برای او فراهم نکرد. او صاحب هفت فرزند شد ولی همه در طفولیت درگذشتند. خواهرزادهٔ همسرش، عارف را پرورش داد ولی او هم در جوانی فوت شد و بچه‌های خود را در عالم یتیمی به غالب سپرد. وی مسئولیت چندین نفر را به عهده داشت که بین آنها برادر دیوانه‌اش هم بود. اغتشاش وضع سیاسی باعث نابسامانی و بی‌پولی امرا، علما، فضلا، شعرا و ادبا بود. غالب هم شاعر و نویسنده و امیرزاده بود. درآمد کم و خرج زیاد، مایحتاج زندگی روزانهٔ خانواده را تأمین کردن و معیار و یا سطح زندگی اهل خانه را پایین آوردن بسیار دشوار بود. غالب در تلاش معاش و جستجوی آرامش آنها به ستوه می‌آمد. تا آنکه ناآرامی‌های زندگی وی را از شهری به شهر دیگر برد. در آن زمان انگلیسی‌ها مشغول ظلم و ستم بودند و اکثر مردم مجبور به هجرت از دهلی شدند و یا زندگی نکبت‌باری داشتند. غالب نیز یکی از آنها بود. غالب مردی جسور و بی‌باک بود که همیشه با بی‌عدالتی زمان می‌جنگید. او چنان اسیر زندگی رنج‌بار بود که گاهی ظالم را ستایش می‌کرد و گاهی مظلوم را. غالب برای تأمین هزینهٔ زندگی خانوادهٔ خویش قصیده در ستایش ملکه و کتوریه می‌سراید و کتابی به نام دستنبو برای حاکم انگلیس می‌نگارد.

غالب در نامه‌ای به نام غلام حسنین قدر بلگرامی می‌نویسد که: "ما و شما در کدام زمان به دنیا آمدیم... فرصت تکمیل خودمان را نداریم".^۱

در نامه‌ای دیگر به نام حکیم غلام رضا خان می‌نویسد:

"منم فقیر آزاده کیش نه دنیا دارم نه مکر و فریب، خوشامد و چاپلوسی شعار و شیوهٔ من نیست. هرچه می‌بینم می‌گویم".^۲

نامه‌ای موسوم به عبدالغفور خان نساخ نیز دارای همین مضمون است.

غالب، کے > . طوط، ج ۴، ص ۱۴۱۶.

۲. همان، ص ۱۴۷۱، ۱۴۶۳.

زوال و ویرانی ریاست اوده غالب را به درد آورده بود. او می‌نویسد:
 "تباهی ریاست اوده با آن که بیگانه محض (بی‌خبر) هستم دیگر افسرده دلی‌ام
 را فزود. (نه فقط من) هر هندی اگر افسوس نمی‌خورد ناحق شناس باشد.
 حالا الله است والله!"

غالب با وجود آزادمنشی از دست وضعیت سیاسی و تنگدستی چنان مجبور شد که
 کتاب دستنبو را نوشت. دستنبو یکی از آثار مهم غالب است که به سبک مخصوص
 خود نوشته شده است. غالب در آغاز دستنبو پس از ذکر توحید و قدرت و عظمت
 پروردگار وضع سیاسی شهر دهلی را مورد بررسی قرار داده است:

"این هنگامه به آتش خشم خداوند گرم است ورنه کارزار پارس این چنین
 امید سوز و آرزو گداز نبود".^۱

غالب وضع نابسامانی ۱۸۵۷ م و داستان حوادث را رستخیز بی‌جا^۲ می‌گوید.
 چنانکه قبلاً گفته شد غالب این کتاب را برای حصول منافع مالی نوشته بود. برای
 شخصی که بر تباهی ریاست اوده گریه می‌کرد بسیار سخت بود که بر نابودی دهلی
 ساکت باشد و قتل برادرش را نادیده بگیرد. در نتیجه در موارد بسیاری می‌بینیم که او
 ستایش می‌کند ولی طبع حساس وی بر نامهری روزگار می‌نالد. دشنه در آستین داشته
 سخن می‌گوید و ظلم ظالم را آشکار می‌کند و هند و ایران را مقایسه می‌کند:

"ایران ویران... و از بند آذر (آتش) بندگی آزادی یافت در این بار که گفتار
 در آیین است. هندیان به چشم داشت کدام آیین تازه شادمان باشند. پارسیان
 رخ از آتش تافتند و به سوی خدا راه یافتند. هندیان دامن دادگران از دست
 دادند و در شکنجه دام همدمی ددان افتادند."^۳

غالب وضع نابسامانی ۱۸۵۷ م را رستخیز بی‌جا می‌گوید. این گونه ترکیبات و
 ساختار جمله نشانگر ظلم و بیداد حکومت انگلیس است. دل حساس غالب بر مرگ و

۱. دستنبو، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. همان، ص ۱۰-۱۱.

نابسامانی انسان‌ها می‌گرید گاهی برای ناز پروردگان انگلیس می‌سوزد و گاه بر ویرانی هندوستان و بر سیل خون لشکریان و بر بی‌نایی گرسنگان ماتم می‌کند. افسوس می‌خورد که دلیران از سایه خود می‌ترسند. می‌نویسد:

”و فرمان راندن سرهنگان بر شاه و درویش، دریغ را نشاید و دیده از این درد روان آزار زار نگرید و بر این مویه سرزنش و بر این ماتم بیغاره و بر این دریغ چشمک و بر این گریه خنده روا باشد و بیزاری از این زاری و جگرخواری در این خواری سستی کیش و نادرستی آیین شمرده شود.“
چه دل نهم به گهرپاشی سخن چو مرا هزار آبله بر دل بود ز گرمی آه
غالب در دستنبو وضع غارتگری مردم شهر را با حسرت و اندوه می‌نویسد
خانه‌هایی که رشک نگارخانه چین بود به یغما برده شد و یا خاکستر گردید. اسیری شاه و فلاکت احوال در بیت زیر آشکار است:

شاه را در میان گرفت سپاه وین گرفتن بود گرفتن ماه
ماه نو هیچ‌گه نمی‌گیرد جز مه چارده نمی‌گیرد
شاه ماه گرفته را ماند نه که ماه دو هفته را ماند^۱

غالب در ابیات بالا شاه را ماه گرفته می‌گوید یعنی با وجود ضعف نیروی شاهی، او ماه چهاردهم است و اسیری‌اش حالت خسوف را نشان می‌دهد که علامت نحس است و این درد درونی است که در دستنبو دیده می‌شود.

وضع شهر بسیار خراب بود هم طرفداران انگلیس و هم نمک‌خواران شاه رسوا و خوار بودند. ساکنان قصور بی‌خانمان، شرفا در زمره کمینه‌گان، کوچه‌ها مسدود نه جای ماندنی نه پای رفتنی. بیمار بدون تیمار، مرده‌ها بی‌کفن و کفن‌یافتگان بی‌گور بودند. البته بعضی از آبرومندان و زورمندان از دروازه‌های بلند کشمیری، اجمیری، ترکمان و دلی رو به بیرون شهر نهادند^۲ و در آبادی‌های کوچک و گورستان پناه بردند. بازار کُشت و خون گرم، ناامنی، ناامیدی و ترس اهالی شهر را در آغوش نامساعد گرفته و آنها ماتم‌کنان

۱. دستنبو، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۲۶.

دست خویشان و عزیزان را گرفته، بچه‌ها را در بغل کرده از شهر به ویرانه‌ها می‌رفتند نه نان در شکم، نه روغن در چراغ نه آب در گلو در چنین وضع ناگفته به، خانه برادر غالب هم به غارت رفت:

فریاد از آن زاری و خونابه فشانی فریاد از آن خواری بی‌برگ و نوایی
فریاد ز بیچارگی و خسته درونی فریاد ز آوارگی و بی‌سر و پای^۱

بی‌آبی به حدی رسیده بود که رحمت خداوندی به جوش آمد و باران بارید و مردم زیر چادر خم و سبو را گذاشتند و آب جمع کردند:

”باران بارید چادری بستیم و خمی زیر آن نهادیم و آب گرفتیم. گویند ابر آب از دریا بردارد و به روی زمین فروبارد. این بار ابر گرانیامه همایه آب از چشمه زندگی آورد“^۲.

در آن رستخیز بی‌جا برادرش فوت شد تنها با کلفت و خادم بود غالب هم اسیر شد. درباره برادرش می‌نویسد:

”آنچه گفته‌ام جانگزا است و آنچه نگفته‌ام روان فرسا است“^۳.

غالب در این جمله هزارها درد پنهان کرده است. انگلیسی‌ها خانه برادرش را به غارت بردند و او را کشتند. غالب با تمام جوانی نتوانست به او کفن بدهد در چادری پیچیده مردم به گور رساندند. در بیت بالا فاجعه روان فرسایی را که ذکر نکرده قتل برادرش و دوستانش بوده که غالب در دستنبو به طور کنایه می‌نویسد^۴.

غالب در بعضی موارد صریح می‌نویسد که او تمام وقایع را با چشم خود ندیده ولی یقین دارد که هرچه شنیده بی‌صداقت نیست. جشن نوروز برگزار شد شهر از هم‌نوایان خالی بود چند دوست هندو به او کمک می‌کردند. او برای شکرگزاری می‌نویسد:

”این سخن که گذاردن آن ناگزیر نبود ویژه از بهر آن آوردم که سپاس مهرورزی و مردمی ناگزارده نماند و نیز چون دوستان را این داستان به دست

۱. دستنبو، ص ۳۰.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۳۴.

۴. ذکر غالب، مالک رام، ص ۱۲۳.

افتد دریابند که شهر از مسلمانان تهی است. شبانه خانه‌های این مردم بی چراغ است و روزانه روزن دیوارها بی دود، غالب شهر آشنای هزار دوست که در هر کاشانه یگانه‌ای و در هر سرایی آشنایی داشت در این تنهایی جز خامه هم‌نوای وی و جز سایه کس هم‌پایه وی نیست“.

این فاجعه وحشتناک این قدر بر فکر غالب مستولی بود که در نامه‌ای کمبود صاحبان دانش و فضل را به غدر (اولین نهضت آزادی هند که انگلیسی‌ها آن را عذر گفتند) تشبیه می‌دهد:

”فی‌الحال احوال دودمان معنی طوری است که هندوستان بس از غدر بی‌سوادان نمی‌دانند، علما بی‌اعتنا، چاپ را توقیع الهی می‌دانند و در آثار مطبوعه احتمال اشتباه نیز روا ندارند“^۱.

در دستنبو اندیشه غالب مملو از صنعت ایهام و زبان دو پهلو و رمزآمیزترین است و این نشانه‌ای از هویت احساس‌گرایی و گریز از تناقضات است. غالب در رستاخیز بیجا به قتل نرسید ولی وقت نوشتن دستنبو کشته شد.

منابع

- خلیق غلام‌محمد، کے > . طوط، غالب انستی تیوت، دهلی نو، ۱۹۹۳ م.
 مالک رام، فسانه غالب، مکتبه جامعه، ژانویه ۱۹۷۷ م.
 مالک رام، گل رعنا، علمی مجلس دلی، ۱۹۷۰ م.
 مالک رام، ذکر غالب، مکتبه جامعه، دهلی نو، سپتامبر ۱۹۶۴ م.
 نذیر احمد، تنقیدات، غالب انستی تیوت، دهلی نو.

غالب، کے > . طوط، ج ۴، ص ۱۵۱۱.